

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

«الرابع من المسقطات: تصرف المشتري المغبون قبل العلم بالغبن تصرفاً مخرجاً عن الملك على وجه اللزوم كالبيع والعق.»

4- تصرف مخرج از ملک قبل از علم به غبن

چهارمین مسقط عبارت از این است که اگر مشتری مغبون، قبل از علم به غبن، در مالی که به وی منتقل شده تصرفی انجام داد، که مخرج از ملک باشد، یعنی تصرف لازمی باشد، که قابل اعاده به ملک او نباشد، چنین تصرفی را مسقط خیار غبن قرار داده‌اند.

بنابراین این مسقط، چند قید دارد؛ اولاً متصرف مشتری باشد، یعنی جایی که مشتری مغبون شده و تصرف کند، ثانیاً قبل از علم به غبن است و مشتری هنوز علم به غبن پیدا نکرده است، ثالثاً این تصرف باید مخرج از ملک باشد و رابعاً باید تصرف لازمی باشد، که با این چهار قید، این تصرف را مسقط خیار غبن قرار داده‌اند.

تاریخچه بحث

مرحوم شیخ(ره) فرموده: بر این مطلب قبل از مرحوم محقق(ره) کسی متعرض نشده و محقق(ره) متأخرین از وی قائل به این مطلبند و از آنچه تتبع کردیم، مشهور بین متأخرین هم همین طور است.

بعد فرموده: این که گفتیم قبل از محقق(ره) کسی این مسقط را مطرح نکرده، بلکه مرحوم شیخ طوسی(ره) در فرعی نظیر این فرع و خیاری نظیر این خیار این مطلب را دارد، که در بیع مباحه - یعنی بایع رأس المال را به مشتری داده و می‌گوید: این جنس را صد تومان به عنوان رأس المال خریدم و تو در هر ده تومان یک تومان به من سود بده - فرموده: اگر روشن شود که بایع دروغ گفته، در اینجا مشتری خیار دارد، اما در صورتی خیار دارد، که این مبیع در دست مشتری تلف نشده باشد و یا مشتری در آن تصرف نکرده باشد، اما اگر مبیع تلف شده و یا مشتری در آن تصرف کرده باشد، دیگر مشتری خیار ندارد.

بعد شیخ(ره) فرموده: این خیاری را که شیخ طوسی(ره) در بیع مباحه قائل شده، با خیاری که در ما نحن فیه بحث می‌کنیم، گرچه دو موضوع است، لکن ظاهر این است که اتحاد در حکم دارند. در بیع مباحه ممکن است که واقعاً غبنی نباشد، بایع گفته که: این را صد تومان خریدم و در هر ده تومان، دو تومان سود می‌گیرم، که ممکن است که واقعاً قیمت واقعی جنس همین صد تومان باشد، اما اگر بایع قبلاً این را نود تومان خریده باشد و کذب بایع ظاهر گردد، در اینجا مشتری خیار دارد، پس این خیار در بیع مباحه، با خیار غبن فرق دارد، اما دلیلش یک دلیل واحد است، یعنی دلیلی که در خیار غبن از آن استفاده می‌کنیم

که مغبون خيار دارد، همان دليل مي‌گويد که: در بيع مباحه هم مشتري خيار دارد و آن قاعده‌ي لاضرر است.

پس حال که دليل خيار غبن و دليل خيار در بيع مباحه دليل واحد است، پس استفاده مي‌کنيم که اگر شيخ طوسي(ره) در بيع مباحه با تصرف مشتري در مبيع فتوا داده به اين که خيار مشتري ساقط است، پس در باب خيار غبن هم بايد هين نظر را داشته باشد، که اگر مشتري قبل از علم به غبن تصرف لازمي را انجام داد، اين تصرف موجب سقوط خيار مشتري هست.

دليل علامه(ره) بر مسقطيت اين تصرف

بعد فرموده: مرحوم علامه(ره) در کتاب تذکره دليلي آورده بر اين که چرا اگر مشتري چنين تصرفي را انجام داد، ولو هنوز علم به غبن پيدا نکرده مي‌گوئيم که: اين تصرف مسقط خيار غبن است.

ايشان براي اين فتوي اين گونه استدلال کرده که با چنين تصرفي، استدراک عين ممتنع مي‌شود، يعني وقتي مشتري مثلاً مبيع را به بيع لازمي فروخت و يا عبد را آزاد کرد، در اينجا ديگر عين، قابل استدراک و برگرداندن نيست، در حالي که اگر مشتري بخواهد از خيارش استفاده کند، وجود خيار فرع بر اين است که بتواند عين را به مالکش برگرداند.

نقد و بررسي استدلال علامه(ره)

شيخ(ره) فرموده: اين دليل علامه(ره) ظاهر واضح الفساد ي دارد، به دليل اين که ايشان هم در جاهاي ديگر از کتبشان، مانند ديگران قائل‌اند به اين که در افعال خيار و در فسخ معامله بقاء عين معتبر نيست و اگر عين هم از بين رفته باشد، ذو الخيار مي‌تواند فسخ کند، اما به جاي عين، بدل آن را برمي‌گرداند.

توجيه استدلال علامه(ره)

هيچ فقيهي نداريم که قائل شده باشد به اين که خيار فرع بر اين است که عين موجود باشد، لذا اين استدلال علامه(ره) را بايد به شکلي توجيه کنيم و بگوئيم که: مراد علامه(ره) اين است که دليل خيار غبن قاعده‌ي لاضرر است و اين قاعده تنها در اين مقدار دلالت دارد که مغبون بتواند رد عين کند و جنسي را که خریده، اگر در آن غبن و ضرر فاحشي هست، قاعده‌ي لاضرر مي‌گويد که: مشتري ملزم به نگهداري اين عين نيست و مي‌تواند آن را به مالکش برگرداند.

به عبارت ديگر قبلاً هم گفتيم که: قاعده‌ي لاضرر دلالت بر ثبوت خيار ندارد، بلکه دلالت بر جواز رد آن عيني که در آن مغبون شده دارد، لذا تا زماني که عين باقي است، مي‌تواند عين را رد کند، اما در جايي که عين باقي نيست، ديگر در اينجا لاضرر هم جريان ندارد.

تعارض ضرر مغبون با ضرر غابن

حال اگر بگوئيم که: وقتي مشتري عين را فروخت، حال که متوجه شده در معامله مغبون واقع شده، ديگر نمي‌تواند معامله را فسخ کند و اين ضرري است که مشتري گريبانش را گرفته، پس اين ضرر چگونه جبران شود؟

مرحوم شيخ(ره) در دنباله توجيه استدلال علامه(ره) فرموده: اين ضرري که متوجه مغبون شده، با ضرري که متوجه غابن

می‌شود معارضه می‌کند، که اگر بگوییم که: مغبون در اینجا خیار فسخ دارد، غابن می‌تواند بگوید که: عین مال را می‌خواهم.

حال که عین وجود ندارد، اگر غابن را ملزم کنیم به این که قیمتش را بگیرد، این ضرر برای غابن می‌شود، بنابراین ضرر مغبون با ضرر غابن، با یکدیگر معارضه می‌کنند.

بعد در دنباله‌ی این توجیه فرموده: علاوه بر مسئله‌ی تعارض، یعنی این که ضرر مغبون با ضرر غابن تعارض می‌کند، همین که مغبون این مال را فروخته، معنایش اقدام بر ضرر است، یعنی آن مقداری را که کلاه سرش رفته پذیرفته و اقدام بر ضرر کرده است، ولو این که در واقع جاهل به غبن هم باشد، اما همین مقدار اقدام مغبون بر ضرر است و لذا در اینجا قاعده‌ی لاضرر جریان ندارد.

حالا ممکن است فرض کنید از طرف غابن، غابن هم جهل به قیمت داشته است و غابن خیال می‌کرده که این قیمت واقعی‌اش هزار تومان است و هزار تومان فروخت و بعد معلوم شد که این پانصد تومان ارزش داشته

(سؤال و پاسخ استاد محترم) شیخ (ره) دوباره از این حرف برمی‌گردد، برای این که اقدام بر ضرر فرع بر علم است و در جایی که جهل باشد، اصلاً اقدام بر ضرر صدق نمی‌کند.

اعتراض شهید اول (ره) بر این مسقط

بعد فرموده: مرحوم شهید اول (ره) در کتاب لمعه بر مشهور اعتراض کرده که چرا تصرف مشتری قبل از علم به غبن را مسقط قرار داده‌اید.

ایشان فرموده: در اینجا وقتی که مشتری تصرف می‌کند، آن ضرری که علت برای خیار است، هنوز موجود است، چون واقعاً مشتری قبل از علم به غبن متضرر است و لذا قاعده‌ی لاضرر به دنبالش می‌آید، لذا خیار در اینجا ثابت است.

بعد فرموده: تنها موردی که می‌دانیم که از عموم قاعده‌ی لاضرر خارج شده، جایی است که مشتری اقدام بر ضرر کرده است و اقدام بر ضرر هم تنها در صورتی است که عالم به ضرر باشد، یعنی به کسی که جاهل به ضرر هست، نمی‌گویند که: اقدام بر ضرر کرده است، و إلا در اصل معامله‌ی غبنیه هم، از اول باید بگوییم که: مشتری خیار ندارد، در حالی که هیچ فقیهی نگفته که این مشتری اقدام بر ضرر کرده است، چون اقدام فرع بر علم به ضرر است.

بنابراین خلاصه‌ی اعتراض شهید (ره) بر مشهور این شد که دلیل خیار غبن قاعده‌ی لاضرر است و این قاعده قبل از علم مغبون به غبن جریان دارد، ولو این که مغبون تصرفی هم انجام دهد و از این قاعده، تنها یک مورد استثناء شده و آن در جایی است که شخص اقدام بر ضرر کند، اما با این تصرف مشتری قبل از علم به غبن نمی‌توانیم بگوییم که: اقدام بر ضرر کرده است.

مرحوم شیخ (ره) این فرمایش شهید (ره) را پسندیده و فرموده: «هذا حسن»، اما شهید (ره) در کتاب لمعه فرموده: این اعتراض را به مشهور می‌کنیم، اما اگر در مقابل ما بالاتر از مشهور، مسئله‌ی اجماع باشد، یعنی اجماع قائم شده بر این که تصرف لازم مشتری قبل از علم به غبن مسقط است، دیگر ساکت می‌شویم.

اما شیخ (ره) فرموده: این مسئله را بررسی کردیم و چون قبل از محقق (ره) کسی متعرض این مسئله نشده، لذا مسئله عنوان اجماعی هم ندارد.

«الرابع من المسقطات: تصرف المشتري المغبون قبل العلم بالغبن»، چهارم از مسقطات خيار غبن تصرف مشتري مغبون قبل از علم به غبن است، که بعداً این بحث را مطرح می‌کنند که آیا این مسقط اختصاص به تصرف مشتري دارد و یا اگر بايع هم مغبون واقع شد و تصرف این چنيني انجام داد، آن هم خيار ندارد؟ فعلاً آنچه مورد فتوای مشهور است، تصرف مشتري مغبون قبل از علم به غبن است، «تصرفاً مخرجاً عن الملك على وجه اللزوم كالبيع والعق»، تصرف لازمی که از ملک خودش خارج کند، که قابل برگشت هم نیست مانند بيع و عق.

«فإن المصرح به في كلام المحقق و من تأخر عنه هو سقوط خياره حينئذٍ»، آنچه که به آن در کلام محقق (ره) متأخرين از وي تصريح شده، این است که خيار مشتري در این صورت ساقط می‌شود. «و قيل: إنه المشهور»، این قول مشهور است، که بعضي گفته‌اند که: این مسقط بودن تصرف مشهور بين فقهاست، «و هو كذلك بين المتأخرين»، که شيخ (ره) فرموده: مسقط بودن چنين تصرفي مشهور بين متأخرين است.

«نعم، ذكر الشيخ في خيار المشتري مباحةً عند كذب البائع»، بله شيخ طوسي (ره) در خيار مشتري زمانی که کذب بايع در بيع مباحه ظاهر شود همين مطلب را ذکر کرده است، این نعم استدراك از این است که تصريح کرده بود که قبل از محقق کسی این مطلب را بیان نکرده، که الآن فرموده: تنها از این عبارت شيخ طوسي (ره) در بيع مباحه می‌توانیم این مطلبي در مورد ما نحن فيه را استفاده کنیم.

شيخ طوسي (ره) در خيار مشتري که بيع مباحه انجام داده، يعني شرايع مباحي کرده، که بايع رأس المال را به مشتري داده و می‌گوید: این جنس را که صد تومان خریدم، به تو می‌فروشم و در هر ده تومانش، دو تومان سود می‌گیرم، که مرحوم شيخ طوسي (ره) فرموده: عند كذب البائع این مشتري خيار دارد، «أنه لو هلك السلعة أو تصرف فيها، سقط الرد»، «أنه» مقول قول ذکر است، يعني فرموده: اگر این متاع و جنس از بين رفت یا مشتري در آن تصرف کرد، دیگر خيارش ساقط می‌شود.

شيخ (ره) فرموده: «و الظاهر اتحاد هذا الخيار مع خيار الغبن»، ظاهر این است که این خياري که شيخ طوسي (ره) بیان کرده با خيار غبن متحد است و اتحادش هم به این است که همان دليلي که براي خيار غبن دليليت دارد، همان دليل هم براي خيار مشتري در بيع مباحه دليليت دارد و آن قاعده‌ي لاضرر است.

«كما يظهر من جامع المقاصد في شرح قول الماتن: «و لا يسقط الخيار بتلف العين» فراجع»، همان گونه که این اتحاد از جامع المقاصد در شرح قول ماتن که مرحوم علامه (ره) است روشن می‌شود که مرحوم علامه (ره) فرموده: خيار به سبب تلف عين ساقط نمی‌شود، مرحوم محقق ثاني (ره) در شرح این قول مطلبي دارد که از آن استفاده می‌شود که خيار مشتري و خيار غبن، با یکدیگر اتحاد دارند.

(سؤال و پاسخ استاد محترم) ممکن است در بيع مباحه اصلاً غبني در کار نباشد، مثلاً بايع به مشتري می‌گوید که: من این جنس را صد تومان خریدم و در هر ده تومان، دو تومان به من سود بده، واقعاً هم در بازار، قيمت واقعيه‌اش صد تومان باشد، لذا غبني در کار نیست، اما همين دروغی که به مشتري گفته، باعث می‌شود که مشتري خيار داشته باشد، لذا از حيث موضوع با هم اتحاد ندارند.

«و استدلل على هذا الحكم في التذكرة بعدم إمكان استدراكه مع الخروج عن الملك»، مرحوم علامه (ره) در تذکره بر این حکم، يعني مسقط بودن تصرف مشتري قبل از علم به غبن، به عدم امکان استدراك استدلال کرده و فرموده: اگر مشتري این جنس را فروخت، دیگر امکان استدراك يعني برگرداندن وجود ندارد، البته در صورتی که از ملکش خارج شود، «و هو بظاهره مشکل»،

این استدلال یک ظاهر واضح الفسادی دارد، «لأنّ الخيار غير مشروطٍ عندهم بإمكان ردّ العين.»، در نزد فقهاء و حتی مرحوم علامه (ره) هم قائل نیست که خيار مشروط به إمكان ردّ خود عين باشد، بلکه در جايي که عين هم از بين رفته، اگر اعمال خيار شود، مي تواند بدلش را بپردازد، لذا بايد استدلال علامه (ره) را توجيه کنيم.

«و يمكن أن يوجّه بأنّ حديث «نفي الضرر» لم يدلّ على الخيار»، ممکن است اين استدلال را توجيه کنیم به اين که قاعده‌ي لاضرر دلالت بر خيار ندارد، بلکه نهايت چيزي که از قاعده‌ي لاضرر استفاده مي شود، نفي لزوم است، که اين معامله لازم نیست، از باب اين که اگر بگويم که: معامله لازم است، اين لزوم یک حکم ضرري مي شود و قاعده‌ي لاضرر احکام ضرريه را نفي مي کند، اما نفي لزوم اعم از خيار است.

لذا فرموده: «بل المتيقّن منه جواز ردّ العين المغبون فيها»، تازه در جايي هم که مي گوييم: مي تواند فسخ کند، متيقّنش جايي است که خود عين باقي باشد و عين را به غابن داده و پولش را بگيرد.

«فإذا امتنع ردّها فلا دليل على جواز فسخ العقد»، اما وقتي که ردّش ممتنع شد، دليلي بر جواز فسخ عقد نداريم، «و تضرّر المغبون من جهة زيادة الثمن معارضٌ بتضرّر الغابن بقبول البدل»، و متضرر شدن مغبون به جهت زيادي الثمن با متضرر شدن غابن به قبول بدل معارض است، براي اين که اگر بگويم که: غابن هم بدل را قبول کند، آن هم ضرر مي بيند، «فإنّ دفع الضرر من الطرفين إنّما يكون بتسلّط المغبون على ردّ العين»، لذا دفع ضرر از طرفين تنها به تسلط مغبون بر رد عين اسن، «فيكون حاله من حيث إنّ له القبول و الردّ»، لذا حال مغبون از حيث قبول و ردّ، «حال العالم بالغبن قبل المعاملة في أنّ له أن يشتري و أن يترك»، حال عالم به غبن قبل از معامله است، که مخير است که بخرد و يا معامله را انجام ندهد، «و ليس هكذا بعد خروج العين عن ملكه»، اما بعد از اين که عين از ملك مغبون خارج شد، ديگر نمي تواند عين را رد کند، لذا نمي تواند معامله را هم فسخ کند.

اين يك بيان، اما دليل دوم و تکميل براي توجيه هم اين است که فرموده: «مع أنّ إخراج المغبون العين عن ملكه التزامٌ بالضرر»، اين «مع» دنبال اين است که تا به حال مي گفتيم که: اين که زياده‌ي ثمن موجب ضرر بر مغبون است و با ضرر غابن معارض است، حال مي گوييم که: اين ضرر مغبون ضرري است که خودش بر آن اقدام کرده، چون اقدام مغبون بر اخراج عين از ملکش، اين التزام و اقدام به ضرر است، «و لو جهلاً منه به.»، ولو اين که مشتري به ضرر جاهل است.

«هذا»، خذ هذا يعني اين حرف مشهور را بگير، «و لكن اعترض عليهم شيخنا الشهيد (قدّس روحه) السعيدة في اللمعة»، اما شهيد اول (ره) در کتاب لمعه بر مشهور اعتراض کرده، «بما توضيحه: أنّ الضرر الموجب للخيار قبل التصرف ثابتٌ مع التصرف»، که توضيح آن اين است که قبل از علم مغبون به غبن، علت خيار ضرر است، که اين علت در صورت تصرف هم ثابت است، «و التصرف مع الجهل بالضرر ليس إقداماً عليه»، و تصرف در صورتي که متصرف جاهل به ضرر است، اقدام بر ضرر نیست، «لما عرفت من أنّ الخارج عن عموم نفي الضرر ليس إلّا صورة الإقدام عليه عالمّاً به»، چون دانستيم که آنچه که از قاعده‌ي لاضرر خارج است، تنها آن صورتي است که کسي در حالي که عالم به ضرر باشد، اقدام بر ضرر کند، «فيجب تدارك الضرر باسترداد ما دفعه من الثمن الزائد بردّ نفس العين مع بقائها على ملكه و بدلها مع عدمه»، لذا شهيد (ره) فرموده: تدارك ضرر واجب است، به اين که ثمن زائد را استرداد کند و آن ثمن را بگيرد، البته در صورتي که خود عين باقي باشد، بايد عين را رد کند و در صورتي که عين باقي نباشد، بايد بدل آن را بپردازد.

«و فوات خصوصيّة العين على الغابن ليس ضرراً»، بعد شهيد (ره) از اشکال مقدري جواب داده و فرموده: اين که مي گوييم: اگر عين باقي نیست، بايد بدل را بدهد، اين رد بدل و از بين رفتن خصوصيت عين، عنوان ضرر بر غابن را ندارد، «لأنّ العين إن كانت مثليّة فلا ضرر بتبدّلها بمثلها»، چون اگر اين عيني را که غابن فروخته، مثلي است، که در فرض رد بدل هم مغبون مثلش

را می‌دهد و لذا ضرر به واسطه تبدل این عین به مثل آن وجود ندارد «و إن كانت قيميّة فتعريضها للبيع يدلّ على إرادة قيمتها»، اما اگر این عین قیمی هم باشد، در اینجا پولش را به بایع می‌دهد و از این که خود بایع آن را در معرض بیع قرار داده، معلوم می‌شود که این مبیع برای بایع خصوصیتی ندارد «فلا ضرر أصلاً»، پس نسبت به غابن اصلاً ضرری وجود ندارد، «فضلاً عن أن يعارض به ضرر زيادة الثمن على القيمة»، تا چه رسد به این که بخواهد این ضرر، با ضرر زیادی ثمن بر قیمت واقعیه معارضه کند، «خصوصاً مع الإفراط في الزيادة»، مخصوصاً در جایی که در زیاده افراط می‌شود.

مثلاً گاهی صد تومان به مشتری اضافه فروخته، اما گاهی صد هزار تومان به مشتری اضافه می‌فروشد، که شهید(ره) فرموده: این چه حرفی است که بگوییم: این ضرری که بر مغبون وارد شده، با ضرری که اگر بخواهیم بدلش را به غابن بدهیم تعارض می‌کند، اصلاً قابل تعارض و قابل معارضه نیست.

«و الإنصاف أن هذا حسنٌ جداً»، شیخ(ره) فرموده: این حرف شهید(ره) حرف خوبی است، یعنی تصرف مشتری قبل از علم به غبن را، و لو تصرف لازم هم انجام داده و از ملکش خارج شده، مسقط خیار غبن نداریم، «لكن قال في الروضة: إن لم يكن الحكم إجماعاً»، اما در روضه فرموده: اگر این حکمی که با آن مخالفت می‌کنیم، یعنی حکم بسقوط خیار در اثر این تصرف، إجماعی نباشد.

«أقول: و الظاهر عدمه»، شیخ(ره) فرموده: و ظاهر هم این است که این حکم إجماعی نیست، «لأنك عرفت عدم عنوان المسألة في كلام من تقدّم على المحقّق فيما تتبّع»، زیرا دانستیم که این مسئله در کلام کسانی که متقدم بر محقق(ره) هستند عنوان نشده است، فقط در کلام شیخ طوسی(ره) مطرح شده و غیر از ایشان کسی را نداریم که متقدم بر محقق(ره) این مسئله را متعرض شده باشد.

این نکته را دقت کنید که اگر دیدیم مسئله‌ای را اکثر علماء و یا نیمی از علماء و یا همگی علماء متعرض نشده‌اند و عین حال کسی در آن مسئله ادعای إجماع کرده، معلوم می‌شود که این ادعای إجماعش اساسی ندارد و إجماع در صورتی است که همگی علماء متعرض مسئله شده باشند و فتوایشان هم موافق با یکدیگر باشد، البته این مطلب روی بعضی از مبانی در إجماع است.

«ثم إن مقتضى دليل المشهور عدم الفرق في المغبون المتصرّف بين البائع و المشتري»، بعد شیخ(ره) فرموده: مشهور این تصرف را إختصاص به مشتری داده و گفته‌اند: در جایی که مشتری مغبون است، در حالی که این دلیل مشهور اقتضاء می‌کند که بین مشتری و بایع مغبون، یعنی در صورتی هم که بایع مغبون واقع شود، فرقی وجود نداشته باشد.

دلیل مشهور این بود که لاضرر، نهایتش این است که می‌گوید: اگر عین موجود است، مغبون می‌تواند معامله را به هم بزند، اما اگر عین موجود نیست، مغبون حق به هم زدن را ندارد.

«قال في التحرير بعد أن صرح بثبوت الخيار للمغبون بائعاً كان أو مشترياً»، مرحوم علامه(ره) بعد از این که تصریح کرده که اصل خیار برای مغبون است، چه مغبون بایع باشد و چه مشتری، - البته این بایع و مشتری فعلاً ربطی به ما نحن فیه ندارد، چون در ما نحن فیه می‌خواهیم بگوییم: چه متصرف مغبون بایع باشد و چه مشتری، خیار غبن در معامله ثابت است - فرموده: «و لا يسقط الخيار بالتصرّف مع إمكان الردّ»، خیار به سبب تصرف، در صورتی که ردّ امکان داشته باشد ساقط نمی‌شود و ظاهر کلام علامه(ره) هم این است که وقتی ردّ امکان دارد، هم بایع و هم مشتری مغبون علی السویه‌اند و وقتی هم که ردّ امکان ندارد، هم بایع و هم مشتری مغبون علی السویه‌اند، پس نباید بین بایع و مشتری مغبون در صورت تصرف فرقی باشد.

«و مقتضى إطلاقه عدم الفرق بين الناقل للالزام»، این «إطلاقه» یعنی مقتضای إطلاق عدم امکان ردّ، که علامه(ره) فرموده: «مع

إمكان الرد»، که مفهومی این است که در صورت عدم امکان رد، دیگر خیار ساقط است، حال مرحوم شیخ(ره) خواسته برای عدم امکان رد چهار صورت را بیان کند و فرموده: مقتضای إطلاق عدم امکان رد، که بگوییم: دیگر رد عین امکان ندارد، چهار صورت دارد:

1- ناقل لازم بیعی انجام بدهد، 2- «و بین فکّ الملك کالعتق و الوقف»، دوم این که فکّ ملک کند، مثل این که بنده‌ای را آزاد کند و شیئی را وقف کند، 3- «و بین المانع عن الردّ مع البقاء علی الملك کالاستیلاء»، سوم در جایی که باقی بر ملک است، اما مانعی از رد وجود دارد، مثلاً کنیزی را که خریده، که در آن مغبون هم شده است، اما الان مستولده شده، لذا ولو در ملک مولا است، اما استیلاء مانع از این است که این کنیز را، دوباره بتواند به مالک قبلی رد کند، 4- «بل و یعمّ التلف»، چهارم بلکه در جایی هم که این عین تلف شود، مقتضای این إطلاق آن را شامل می‌گردد.

تا اینجا تقریباً مثل یک جمله‌ی معترضه بود، که شیخ(ره) خواسته بگوید: جاهایی که رد امکان ندارد، چهار مصداق دارد، که چهار مصداقش را هم بیان کرده‌اند.

«و عن جماعة: تخصیص العبارة بالمشتري»، این «و عن جماعة» به قبل از کلام مرحوم علامه(ره) می‌خورد که شیخ(ره) فرموده: مقتضای دلیل مشهور این است که اگر تصرف قبل از علم به غبن مسقط باشد، و آن هم این تصرف لازم، فرقی بین مشتری و بایع مغبون نیست، حال فرموده‌اند: جماعتی این تصرف را اختصاص به مشتری داده‌اند، که شیخ(ره) این را رد کرده و فرموده: «فإن أرادوا قصر الحكم علیه فلا يُعرف له وجه»، اگر مرادتان این است که بگویید: اگر بایع مغبون این چنین تصرفی انجام داد خیار ندارد، این وجهی ندارد، «إلا أن یبنی علی مخالفته لعموم دلیل الخيار أعني نفي الضرر»، مگر این که بگوییم: این که گفتیم: اگر مشتری قبل از علم به غبن تصرف کند، این مسقط است، این بر خلاف قاعده است، لذا باید بر مورد معین که مشتری باشد اقتصار و إكتفاء کنیم، چون دلیل خیار، که لاضرر است عمومیت دارد، «فیقتصر علی مورد الإجماع»، پس باید بر مورد إجماع اکتفاء شود، که در اینجا مراد شیخ(ره) از اجماع شهرت است، یعنی اقتصار بر مورد شهرت که در جایی است که متصرف مشتری مغبون باشد.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين